

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

زمستان سال

۱۳۳۶

ترجانی زاده

زبان شعر

بدیهی است که اهل هر علم و فن و صنعتی را زبانی است که محاورات و گفتگوی ایشان با آن زبان است، در اینجا مقصود از زبان اصطلاحات علمی و فنی نیست بلکه مقصود طرز سخن گفتن و شیوه ادای مطالب و نوعی از تفاهم روحی و معنویست که در بین ارباب علوم و فنون و صناعات پدیدار میشود، آن بجای خود صحیح است که هر علمی را اصطلاحاتی است یعنی الفاظ را از معانی حقیقی و لغوی بیک معنی خاص علمی انتقال و اختصاص داده اند که اینگونه الفاظ را در علم بیان و مقدمات منطق «منقول» می نامند مانند مبتدا و خبر در نحو و صحیح و معتدل در صرف و طویل و مدید در عروض و جناس و طباق در بدیع و قیاس و استقراء در منطق و جذر و کعب در حساب الخ که هر یکی از این کلمات در اصل لغت معنایی داشته و اهل علم آنرا بمناسبتی در معنایی دیگر استعمال کرده اند و بدین طریق در هر یکی از دانشها و هنرها و پیشه ها اصطلاحات بسیار پیدا شده است که بدون آن اصطلاحات فهم قواعد و مسائل و کسب ملکه علمی در آنها عاده مشکل بنظر می آید و لیکن مقصود ما در این مقام اینگونه اصطلاحات نیست که باقتضای وضع و اضع و عرف و اتفاق صاحبان علوم و صناعات بمیان آمده است بلکه منظور شیوه سخن گفتن و طرز فکر کردن ایشان

است که در اثر ممارست و تمرین و انس و الفت ایشان بامسائل علمی در سالهای متمادی حاصل گشته است مثلاً میان طرز فکر و تعبیر و بیان فقیه باعارف و فیلسوف باادیب و مفسر بامورخ تفاوت و تمایزی بارز و آشکار است و این فرق و تفاوت معلول اختلاف صفات روحی و نقوش علمی و تعلق خاطر هریکی از ایشان است نسبت بمورد تخصص خویش، و حتی اگر در یکی از قضایای عمومی از این شش تن نظری خواسته شود غالب آنست که اختلاف رأی ایشان بخوبی واضح و محسوس خواهد شد پس اگر بگوئیم «زبان شعر» منظور ما اصطلاحات آن نیست زیرا اساس سخن در این گفتار در علوم مربوط بشعر از قبیل عروض و قافیه و نقد الشعر یا بیان و بدیع و سایر فنون ادب نهاده نیست بلکه مراد شیوه سخن گفتن و طرز تعبیر و بیان افکار و احساسات و عواطف شاعرانست و حتی زبان شعر بازبان علمی و فنی و صنایعی و سیاسی و غیر ذلك نیز فرق بسیار دارد زیرا این زبانها در اثر اکتساب علوم و فنون و آزمایش و ورزش و پختگی در مسائل آنها بدست آمده است ولی زبان شعر بالطبع یا بالتبع مثل خود شعر معلول قریحه و طبع و ذوق و سبک و مسلک شاعر است اگرچه گاهی تحصیل و کسب فیض از محضر پیر و مرشد و استاد و آموزگار در آن دخالت دارد ولیکن بهره بیشتر آن بهمان مواهب طبیعی و اشراق و الهام و صفای روح شاعر وابسته است البته سخن درباره شعر بر رسته و مطبوع است نه بر بسته و مصنوع، زیرا که حق آنست اشعار بر بسته و تکلف آمیز را باید نظم نامید نه شعر و منتحلین و مسترقین سمع از مدعیان کاذبند و همواره بدنبال ایشان شهاب ثاقب است اکنون که تاحدی مفهوم «زبان شعر» معلوم شد وقت آنست که خصایص و وجوه امتیاز این زبانرا تشریح کنیم و برای آسان شدن کار این خصایص و ممیزات را در ده ماده بیان خواهیم کرد:

۱- از لحاظ بدیع: در زبان شعر میدان و مجال برای آوردن آرایشهای

بدیعی (البته مقصود محسناتی است که بدون تکلف از طبع شاعر میتراود) بس فراختر از شراست زیرا از یکسو شاعر بهنگام سرودن شعر در مقام عرض هنر و جلوه گر

ساختن اندیشه خویش است در کسوتی هرچه زیباتر و شیواتر، چون سرو کار او بیشتر با عواطف و احساسات و ذوق مردم است نه با ادراکات ایشان، و از طرفی مخاطب بشعر هم با فراغ بال و گشادگی خاطر خود را آماده شنیدن شعر کرده است و می‌خواهد دل و جان و ضمیر و وجدان خویش را با استماع سخنان شورانگیز و نکات و لطایف کلام آسایش و آرایش بخشد پس اگر در گفتار او صنایع لفظی و معنوی از قبیل: سجع و ترصیع و جناس و طباق و توریه و ایهام و غیر ذلک بکار رفته باشد در چنان وقت و با چنان شرایطی شنونده بر سر حال می‌آید و محظوظ و مسرور می‌گردد و در این باب نثر و شعر درست در دو نقطه متقابل یا متقاطرند، زیرا که نثر چون اصل آنست که در امور جدی بکار رود هرچه بی‌پیرایه تر و ساده‌تر باشد بهتر است و چون دست آرایشگر در آن بکار رود اگر در حد اعتدال باشد باز خوبست ولیکن با افراط در آرایش اندک اندک روح جدی خود را از دست می‌دهد تا سرانجام بجائی میرسد که شعر بدون وزن و قافیه خواهد بود و چون زمان و مکان و موقع و مقام و حقیقت و شرایط شعری را فاقد است البته همپایه شعر در تأثیر نخواهد شد. ولی حال شعر بالعکس است هرچه از تخیل و آرایش دورتر باشد به نثر یا بهتر بگوئیم بمرحله نظم نزدیکتر میشود ولی هر قدر در آن نیروی تخیل و قدرت نقاش و چهره‌دستی مشاطه کار کند بشرط آنکه از حال طبیعی خارج نشود و شرایط فصاحت و بلاغت را از دست ندهد عالی‌تر و باشکوه‌تر خواهد گشت.

البته منکر آن نباید بود که نثر نویسانی در فترات تاریخ ظهور کرده‌اند مثل سعدی در ایران که کلام ایشان با داشتن همه‌گونه آرایش‌ها دارای مطالب جدی و معانی حکمت آمیز از هر نثری رساتر و بلیغتر است و در سادگی آن حلاوت‌ها نهفته است ولی اینگونه نویسندگان از نوادر آفاق و انفس، و آثار آنان سرکش از قاعده و نظام است و تحت سیطره و قدرت قانون علمی در نمی‌آید و کار اینان نزدیک باعجاز است و همچنین شاعرانی بوده‌اند که با وجود نهایت سادگی و بی‌پیرایگی در گفتار

ایشان ، بقدری معانی و مفاهیم بلند و ارجمند و حسن بیان و تعبیر دارند که از طراز اول شاعران جهان بشمارند و قانون بالا درباره ایشان بهیچوجه قابل تطبیق نخواهد بود اکنون برای شاهد در بکار رفتن آرایشهای بدیعی در شعر مثالی از فرخی سیستانی میآوریم :

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار^(۱)
 اگر ما این صنعت بدیعی را در چند سطر از نثر بکار بریم می بینیم که بکلی عبارات از سلاست و انسجام خارج میشود و حال آنکه این وزن و آهنگی که فرخی برگزیده این زیور بدیعی را آرایش بخشیده است و باید در شرح آن گفت : (توسمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی) . پس روشن شد که مجال شعر از نثر از لحاظ زیورهای بدیعی فراختر است و بهمین سبب نیز علمای بدیع غالباً در امثال و شواهد صنایع بدیعی بشعر تمسک جسته اند .

از لحاظ بیان : بسیاری از تشبیهات و استعارات و مجازات هست که در نثر بکار بردن آنها دشوار و گاهی نارسا و نازیبیا بنظر میرسید و لیکن در شعر راه برای هرگونه تشبیه و استعاره و مجاز باز است و دلیل این مطلب آنست که تشبیه و استعاره را بنابر تخیل است و بنای شعر نیز بر تخیل میباشد پس بالطبع مناسبت و ملازمت کامل بین شعر و تشبیه برقرار است (بدیعی است که اساس استعاره نیز بر تشبیه است) البته تشبیه و استعاره در نثر نیز فراوان است ولیکن فنون و شعب تشبیه زیاد است و بسیاری از آنها را با اشکال میشود در نثر استعمال کرد ، مثلاً در این بیت حافظ دقت کنید :

تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد
 در این شعر لاله به تنور تشبیه شده است که قعر آن سیاه و سوخته و باقی سطح داخلی آن در اثر حرارت و تابش آتش سرخ است و بعد مشبه به که تنور است بمشبه که لاله است اضافه شده مثل (لعل لب) و غنچه تشبیه بانسانی شرمزده شده ، مشبه ،

ذکر گشته و مشبه به حذف و استعاره بالکنایه بعمل آمده است و کلمه عرق قرینه این استعاره است و همچنین گل استعاره بالکنایه است و (بجوش آمد) قرینه آنست که شرح آن سبب اطالۀ کلام میشود و این تشبیه و استعارات در این بیت بواسطه جنبۀ شعری بسیار زیبا آمده است و ظاهراً آنست که این کلام اگر بصورت نثر ادامیشد لااقل باین زیبایی نبود و نیز بسیاری از مجازات عقلی و مرسل در شعر بهتر بکار می‌رود تاثر، و چون شعر از آغاز کار عنوان هنر داشته و مصداق هنر بوده است نقادان و صیوفیان سخن بدیده‌ذرف و باریک بین در آن مینگریسته‌اند و دست بدست میگشته است بنابراین در تشبیهات و استعارات آن دقت بیشتر بعمل می‌آمده است و حتی اینحال مدتها قبل از آشنا شدن شاعران بفنون ادب وجود داشته چنانکه مشهور است زهیر بن ابی سلمی از شعرای دوره جاهلی عرب در مدت چهار ماه قصیده میساخته و چهار ماه بتجدید نظر در آن میپرداخته و چهار ماه آنرا بنزدیکان و خواص خود عرضه میکرده است آنگاه پس از یکسال تمام آنرا بسمع سایر مردم میرسانیده و مشهور و علنی میساخته است و بهمین جهت این قصاید را حولیات میگفته‌اند زیرا که حول بمعنی سال است .

۳- از لحاظ معانی : بسیاری از نکات و لطایف هست که در شعر وجود آن

ضروری‌تر و میدان آن خیلی وسیعتر از نثر است از قبیل ایجاز حذف و ایجاز قصر که در شعر بواسطه محدود بودن فضا و مکان عبارت غالب اوقات شاعر و ادار بایجاز میشود و ناگزیر است که در بحر الفاظ و معانی غوص کند تا عباراتی را برگزیند که با وجود بلاغت حق مطلب را ادا کند و بالفظ اندک ، معنی بسیار دهد و همچنین در مقام فصل و وصل که یکی از ارکان بسیار مهم بلاغت بشمار می‌آید در شعر غالباً نکات لازم مربوط باین موضوع بهتر رعایت میگردد زیرا وزن و قافیه محرك تداعی معانی است و تداعی معانی نیز در حفظ تناسب بین مفردات و جمل یاوری بسزائی میکند و بهمین دلیل هم متقدمین در باب فصل و وصل ، فصلی مشبع در خصوص تداعی معانی در کتب

خود آورده اند که مشتمل بر بسیاری از مسائل معرفه النفس و روانشناسی است و همچنین در سایر ابواب علم معانی اگر بدقت مطالعه بعمل آید معلوم خواهد شد که در شعر بیشتر رعایت نکات و دقیق این فن ملحوظ بوده است خصوصاً مباحث حذف بطور کلی یعنی چه در ارکان جمله و چه در قیود و متعلقات فعل و شبه فعل. و نیز در مسئله فصاحت و بلاغت که اساس علم معانی بر آنست دلیل این مطالب آنست که اولاً شعر غالباً باعتبار ملاحظه معانی ثانوی از مقوله انشاء است نه خبر و بنابراین دایره اختیار و تصرف گوینده در آن بیشتر حکم فرماست و دایره قدرت او در آن وسیعتر است زیرا که خبر بمنزله نقل قول است و حکایت از امری است که تحقق یافته یا خواهد یافت و از اینرو با ادراکات بیشتر تناسب دارد تا شعر و تخیل. ثانیاً چون در اکثر موارد مقصود از شعر بیان تأثرات شاعر یا تولید هیجان و تأثر در مخاطب و تحریک عواطف و احساسات او است و یا بعبارت بهتر و جامعتر شعر از عاطفه و وجدان برمیخیزد و با عاطفه و وجدان هم خطاب میکند شاعر در برگزیدن الفاظ و معانی و بکار انداختن نیروی تخیل و سایر جهات و جوانب بلاغت بیشتر قوای خود را بکار میاندازد تا تأثیر آن بیشتر باشد و از اینجاست که گفته اند: «سخن کز دل بر آید نشیند لاجرم بردل»، این رشته سر دراز دارد اگر عنان قلم را رها سازیم باید دفتری دیگر املاء کنیم پس بهتر است بهمین مقدار اکتفا شود.

۴- در شعر بطور اعم بالاخص: در شعر فارسی الفاظی بکار میرود که حالت

خاصی بشعر میدهد مانند کعبه، دیرمغان، میکده، خانقاه، صومعه، میخانه، تخت جمشید، جام جم، تاج کی، روز الست، روز ازل، سبجه، سجاده و دلق و غیر ذلك که بعضی از این کلمات اشارت بامور روحانی مقدس است و برخی از یادگارهای تلخ و شیرین تاریخی حکایت میکند و درباره دیگر درس فنای دنیا و عبرت روزگار وجود دارد و چون در بسیاری از اشعار عرفانی آمیخته بعشق که این کلمات در آنها بکار رفته ریشخند و استهزاء بدستگاه خود سازان ریاکار و شیاد و مردمان دنیا پرست

و افشای معایب حاکمان دغلباز و دیگر مطالب اجتماعی نهفته است اینگونه اشعار جلوه خاصی یافته است .

این کلمات بر موز و اسرار بیشتر شباهت دارند تا به نص صریح و جلی ، و بهمین دلیل هم در موقع خواندن اشعاری که تار و پود اصلی آنها این کلمات است یک حال رؤیا و خلسه و انجذاب برای انسان دست میدهد، زیرا چنان استادانه و ماهرانه این مفردات را بکار برده اند و مرکز دایره گفتار خویش قرار داده اند و عبارات را چنان پر آب و تاب و جذاب ساخته و پرداخته اند که خواننده عنان اختیار خویش را از دست میدهد و در زیر سیطره روحی شاعر قرار میگیرد و مفتون سحر بیان او میگردد، بدیهی است که این کلمات را بدین شیوه اگر در نثر بکار برند بیچوجه دارای چنین تأثیری نخواهد بود بلکه ظن قوی آنست که بکلمات مهمل بیشتر شباهت خواهد داشت .

۵- از لحاظ انتقادات اجتماعی و دینی و سیاسی : چون یکی از صفات شعر بحکم

التزام ، وزن و قافیه ایجاز و اختصار در کلام است و از طرفی نیز مجال مجاز و استعاره و اشارات و کنایات در آن بسیار وسیع است و نیز الفاظی که در بالا بآنها اشاره شد بقدری متموج و سیال هستند که ممکن است آنها را با هر گونه معنی و مقصودی تطبیق کرد و پرده ای از لطف کلام و رمز و ابهام بر مفهوم شعر کشیده میشود و در این شرایط و احوال ، شاعر نسبت باوضاع اجتماعی و سیاسی و دینی انتقاد میکند ، گاهی بزاهدان ریائی میتازد که حقیقت و مغز دین را رها کرده و در لباس تزویر و سالوس در ضمن ترویج قشور و خرافات بازار خویش را گرم میکنند و عوام فریبی را دام بدست آوردن مال و منال میسازند ، و زمانی بزمامداران امور که باده غرور حکمرانی آنها را مست کرده پر وای عدل و داد ندارند و از آن نمیهراسند که صرصر قهر آلهی و تندباد حوادث کاخ آرزوی فاسد و سودای باطل ایشانرا با خاک یکسان کند و چون تمام این انتقادات را با الفاظ لطیف و پر مغز و حکمت آمیز میگوید و گاهی آنرا باشهد

ظرافت در آمیخته بانمک عشق بر آن می‌باشد و بعلاوه زود از مطلب میگذرد و خیلی اصرار و الحاح نمی‌ورزد و مجال گفتگو و احتجاج و مؤاخذه بطرف نمیدهد با هیچگونه مانع و رادعی در راه خود تصادم نمیکند و غانم از معرکه بیرون میجهد و بدون آنکه مجال رنجش خاطر و دل آزرده‌گی بکسی بدهد بمقصود خود که گفتن حرف حق و تنویر افهام و حمله باو هام باشد نایل میشود این خاصیت بالخصوص در غزل‌های عشقی و عرفانی خیلی بارز است و میتوان گفت که سبک حافظ نمونه‌عالی اینگونه انتقادات است، این سبک بواسطه تعدد احتمالات و تنوع در معانی کلمات که از لوازم تصوف و عرفانست و در آمیختن آن با تغزل و عشق که موجب قبول خاطر میشود سرمشق خوبی است برای انتقادهای پاکیزه و منزله از شوائب اغراض، و از اینرو دو دوره مشروطه ایران بعضی از شعرای متجدد مثل عارف همین سبک را در انتقاد امور اجتماعی، در غزل‌های خویش بکار برده‌اند.

۶- شعر از لحاظ اینکه دارای وزن است؛ اثر موسیقی غیر قابل انکاری دارد

زیرا که این اوزان در طبیعت و ذوق مردم بوده است و کاشف این اوزان آنها را از فکر و طبع خود ابداع و اختراع نکرده است بلکه هنر او در این بوده که وزنهای منتشر و متفرق را که طبع مردم آنها را پسندیده و با آنها مترنم بوده است در نتیجه بحث و کنجکاو و استقراء و تتبع پیدا کرده و نامگذاری نموده است، بطور قطع در بسیاری از اوقات که آلات موسیقی و نواهای آن در دسترس مردم قرار نمیگرفته، این اوزان شعری جانشین آنها میگرددیده است و هنوز با همه گشایش و وسعتی که در موسیقی و آلات آن بوجود آمده اوزان شعری قوت تأثیر خود را از دست نداده است و بلکه هستند اشخاص بسیاری که شعر خوب در نظر ایشان از موسیقی بالاتر و والاتر است البته این مقایسه صرفاً از نظر اثر مشابه با اثر موسیقی است و الا در شعر خوب مزایای دیگری نیز وجود دارد از قبیل اشتغال بر حقایق و اخلاق تفصیلی و جذبات عرفانی و حماسه‌های خاص و تجزیه و تحلیل معانی و عواطف و احساسات و امیال و آمال

و خیلی چیزهای دیگر که وجود آنها در موسیقی متصور نیست زیرا که تأثیر موسیقی در اینموارد اگر باشد اجمالی و کلی است ولیکن تأثیر شعر تفصیلی و تحلیلی است بهر حال در شعر از لحاظ دارا بودن وزن اثری خاص است که نشر فاقد آنست و حتی بعضی اوزان شعر را از زمانهای خیلی کهن و دیرین مرقص و مطرب یعنی رقص آور و طرب انگیز نامیده‌اند و برای بسیاری از انواع شعر و اوزان عروضی القابی قائل شده‌اند که اشاره بتأثیر موسیقی آنست مثلاً بحر متدارك را ركض الخيل یا صوت الناقوس نام نهاده‌اند و اینگونه تلقیب و تسمیه‌ها نیست مگر بسبب ظهور اثر اوزان شعری در جان و روان انسان و اهتزازاتی که این آهنگ‌های عروضی در روح بشر تولید می‌کند البته قافیه نیز بنوبت خود تأثیری بسزا دارد چنانکه اثر آن در نشر مسجع نیز مشهود است باید دانست که قافیه حق تقدم زمانی بر وزن دارد زیرا ظاهر آنست که در آغاز کار بشر بقافیه آرائی راه یافته و پس از آن با اوزان شعری ترنمات خود را تکامل بخشیده است ولی چون قافیه بین شعر و نشر مسجع مشترك است خارج از موضوع این گفتار میباشد و بیش از این در آن بحث نمی‌کنیم و لیکن از گفتن این نکته ناگزیریم که بعضیها بر آنند قافیه میدان فکر و تخیلات شاعر را محدود می‌کند و باین سبب باید این قید و زنجیر را از پای شاعران باز کرد تا آزادانه بهر وادیکه دلخواه ایشان است قدم نهند و این بار سنگین را باید ازدوش ایشان برداشت تا عمیق‌تر نفس بکشند این حرف تا حدی درست است ولیکن پهلوئی کبائر قافیه حسناتی نیز باید نوشت زیرا خیلی اوقات تقید بقافیه سبب تداعی معانی می‌گردد و گذشته از آنکه قافیه یکی از تقالید کهنسال شاعرانست شعر را زیباتر و هنر شاعر را ظاهرتر می‌سازد و شنونده را فرح افزا و طرب‌انگیز است و بی‌گمان بسیاری از مفاهیم عالی و افکار بلند بواسطه تقید بقافیه بشاعران الهام میشود پس :

عیب‌می‌جمله‌چو گفتمی هنرش نیز بگو نفی حکمت‌مکن از بهر دل‌عامی چند

۷- یکی دیگر از ممیزات شعر: آنست که « یفتفر فیه ما لا یفتفر فی غیره »

یعنی خیلی چیزها در شعر بخشودنی است که در نشر بخشیده نیست و اینجمله اشاره بضرورات شعری است که در عروض عرب بحث مفصلی دارد از جمله آنکه غیر منصرف را در شعر میتوان منصرف کرد مثل :

صبت علی الايام صرن لیاایا

صبت علی مصائب او انها

یا مبنی را معرب مثل :

وایس علیک یا ه طار السلام

سلام الله یا ه طار علیها

یا ساکن را متحرک مانند :

وانک مهماتا مری القلب یفعل

انحرک منی ان حبک قاتلی

و هکذا اگر بر شماریم سخن بدر ازا کشد و در اشعار فارسی نیز ضرورات

شعری فراوانست در اینجا اکتفا بسه شاهد میکنیم : در شعر مشهور :

آهوی آتشین را چون بره در برافتد کافور خشک گردد بامشک تر برابر

قلب المکانی که در مصراع اول این بیت است و طبق قواعد باید گفته شود آهوی

آتشین چون در بر بره افتد بواسطه ضرورت شعری است و نیز در این بیت مشهور

استاد اجل سعدی :

برک درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

بدون شك کلمه « از » یا « در » در مصراع ثانی مخدوف است یعنی در معرفت کردگار

یا از معرفت کردگار ، و همچنین در این بیت استاد در گلستان :

ای آنکه باقبال تو در عالم نیست گیرم که غمت نیست غم ماهم نیست

ظاهراً کلمه « ترا » مخدوفست ولی باید دانست که معنی ضرورت آن نیست که

کلام از فصاحت خارج شده است زیرا که قواعد زبانرا بر گفته و سروده های اهل زبان

و استادان سخن تطبیق ساخت نه گفتار ایشانرا بر قواعد مدونه ، و اگر در بیت اول

خلاف فصاحتی دیده میشود نه از نظر ارتکاب ضرورت شعریست بلکه از لحاظ تعبیری

است که در معنی حاصل شده است زیرا آهوی آتشین که خورشید است در بر بره که

مقصود حمل است میافتد نه بره در بر آهوی آتشین ،

مسأله ضرورت شعری خیلی شباهت دارد بموضوع شاذ، کلماتیکه اهل زبان آنها را برخلاف قیاس وقاعده استعمال کرده اند وما آنها را شاذ مینامیم بهمان شیوه که بسماع اهل زبان بما رسیده است استعمال کنیم و اگر آنها را مطابق قیاس وقاعده بکار بریم بخاطر افته ایم و خلاف صحیح لغت و مخالف شرایط فصاحت عمل کرده ایم یعنی صحیح و فصیح همانست که اهل لغت تلفظ کرده اند و کلمات شاذ را باید طبق سماع استعمال کرد نه قیاس زیرا اهل لغت قبل از تأسیس قواعد و وضع نحو و صرف و سایر فنون ادب کلمات را بهر شکلی که روانتر و آسانتر بوده است تلفظ کرده اند و قواعد زبان از گفته های ایشان استنباط گردیده است و از اینجاست که بعضی از علماء گفته اند: «لا قیاس فی اللغة» یعنی در لغت اصل کلی سماع است اگر کلماتی تحت سیطره و قدرت وقاعده در آید فیهما و نعمت، والا باید آن الفاظ را طبق سماع محفوظ و از هر گونه تغییری مصون داشت پس در افعال بیقاعده باصطلاح متجددین، چاره جز آن نیست که باید آنها را بخاطر سپرد و اسیر حافظه ساخت و از تقعید قاعده و تفنین قانون برای آنها باید بکلی چشم پوشید.

۸- یکی دیگر از وجوه تمایز شعر از نثر آنست که غالباً در شعر مبالغه

مستحسن است البته مبالغه اگر بدرجۀ غلو و اغراق برسد مطلقاً نکوهیده و مذموم است ولیکن مبالغه در شعر چون همراه با تخیل شاعرانه است و اساس شعر هم بر تخیل شاعرانه است و اساس شعر هم بر تخیل و قبض و بسط است در بسیاری از موارد ستوده و پسندیده صاحبان ذوق خواهد بود باید دانست که شعر را دو رکن رکن است: یکی تشبیه اعم از آنکه صریح باشد یا بشکل استعاره، و یکی مبالغه، اگر درست دقت و مطالعه بعمل آید روشن خواهد شد که این دو اصل در نیروی تخیل شعری دخالت کلی دارد و شاعر بانواع مختلف و مظاهر گوناگون که بعضی از آنها در علوم بلاغت ذکر شده و صدها نکته هم ناگفته مانده است در تشبیه و مبالغه، تصرف و ابداع میکند و همچنین نثر نویسان در منشآت خویش این دو اصل را سرمایه کار خود

میسازند و با تعییرات مختلف مورد استفاده خود قرار میدهند ولیکن در شعر تشبیه و مبالغه را جلوه دیگرست و در واقع باید گفت شعر خانه و وطن آنهاست و تخیلات شاعرانه تغییرات شگرفی در ماهیت و حقیقت آنها میدهد و روحی در کالبد آن دو میدمد و اساساً تشبیه و مبالغه یکی از مهمترین ابزار و سلاح و ساز و برگ شاعرانند و هیچیک از صنایع بیانی و بدیعی را نمیتوان با آنها قیاس کرد و بهمین دلیل هم در این مقال این فصل را بمبالغه تخصیص دادیم زیرا ظاهراً حق مبالغه آنطور که لازم است ادا نشده بجزرات میتوان گفت که این دو صنعت دو عنصر اساسی شعرند و چون آب در گل در کالبد شعر سریان دارند زیرا یکی از تأثیرات مهم شعر مجسم ساختن اعراض و اعیان و بزرگ گردانیدن خرد، و خرد گردانیدن چیزهای بزرگ است و این نتایج غالباً جز بواسطه تشبیه و مبالغه بدست نمیآید ولیکن مبالغه را باید تخیل شاعر و قوه ناطقه او چنان لطیف و بدیع یا نازک و باریک بمیان آورد که جهات زائد بر حقیقت آنرا بانیروی هنر و طبع مبدع خود تحت الشعاع نکات و لطایف ابتکاری خود قرار دهد و مستمع را چنان سرگرم تحسین و ستایش هنر خویش سازد که او را مجال التفات بنقطه ضعف مبالغه نماند چنانکه شخص خوشبین و جمال پرست را بهنگام دیدن طاوس و استغراق در مشاهده جمال پروبال نگارین آن، فرصت نگریستن بیای زشت او نخواهد بود، ملاحظه کنید که در این دو بیت سعدی، مبالغه چه زیبا و پسندیده بکار رفته :

زان سوی بحر آتش اگر خوانیم بلطف رفتن بروی آتشم از آب خوشتر است

دوش بی روی تو آتش سرم بر میشد آیم از دیده همیرفت و زمین تر میشد

و همچنین در این بیت حافظ :

زمانه در ورق گل مثال روی تو بست ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

و نیز در این بیت فردوسی :

ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت
ویا در این بیت :

فرو شد ب ماهی و بر شد ب ماه بن نیزه و قبه بارگاه

البته امثله و شاهد برای اینمطلب بی شمار است و انتخاب ایات هم مستلزم ترجیح بلا مرجح خواهد بود و بنا بر این بهمین مقدار اکتفا میشود .

تصور میکنم که علمای بلاغت از دیر باز متوجه شده اند که تاچه حدی تشبیه در شعر و کلام بلیغ موثر است زیرا که علم بیان را منحصرأً برای تشبیه تدوین کرده اند بدیهی است که مباحث استعاره نیز از تشبیه بمعنی اعم حساب میشود، زیرا که بنای استعاره هم بر تشبیه است و از مجاز عقلی و مرسل و کنایه و تعریض هم خیلی باختصار سخن میگویند و الحاصل اگر فن تشبیه در میان نبود ظاهر آنست که علم بیان وضع و تدوین نمیشد و ازوجه تسمیه این علم نیز روشن میشود که پایه کاخ بیان بر تشبیه استوار است . و اما مبالغه که خیلی ها در نظر اول چندان اهتمام بآن ندارند گمان میکنم اگر در رأی خویش تجدید نظر کنند و آثار استادان سخن را مورد فحوص و استقراء قرار دهند اذعان خواهند کرد که مبالغه نیز در اکثر موارد در کار است و لیکن بعضی از شعرا و نویسندگان تصرفاتی عجیب و بدیع در مبالغه میکنند گاهی در زیر پرده تخیلات دقیق آنرا از انظار پنهان میدارند و زمانی در ضمن جمله های متعدد و جدا جدا بنحویکه هر جزئی از مبالغه در یکی از جمله ها بطور غیر محسوس قرار میگردد و چون بدیده کنجکاو حقیقت بین نگاه کنی و اجزاء مبالغه را که هر یکی از آنها در جمله ای مختلفی است فراهم آوری خواهی دید که در حاصل جمع مبالغه ای بدست آمده که اگر منفرداً در یک جمله قرار داشت یکی از مبالغات شگفت انگیز بشمار میآمد ، متجددین و معاصرین در مبالغه غالباً پیر و سبک اخیرند باز تکرار میکنیم که مبالغه وقتی ستوده و مستحسن است که تخیل و ابتکار شاعر یا گوینده در آن تصرف و ابداع کند ولی مجرد تهویل یا تفخیم و زیاده روی در شأن اشخاص یا

وقایع جز تملق و سالوس و تزویر و دروغگوئی که از اخلاق ذمیه انسانی است محملی ندارد و موجب تکذیب و تحقیر و توهین ستایشگر و تنفر و اشمئزاز نفوس از ممدوح او میباشد، خردمندانیکه بخواهند در میان اجتماع مقام و عظمت و آبرو و حسن ظن مردم را نسبت بخویش حفظ کنند باید ستایشگران را از خویش برانند و مبالغات آنانرا بسمع قبول اصفا نکنند، گفته مشهور **احسن الشعر اكدبه** اشارت بهمین مبالغه در مدح و ستایش است که شاعران ستایشگر اهتمام تمام بآراستن سخنان خود میکردند تا شعرشان از لحاظ فنی مشتمل بر صنایع و بدایع باشد ولی هدف ایشان مداحی و ستایش بود و بنا بر این اسباب رسوائی مدح و مادح و ممدوح را فراهم میساختند

۹- یکی دیگر از اختصاصات شعر تغزل در قصاید است. در اکثر قصاید رسم و عادت شاعران بر آن جاری شده که مقداری از ابیات اول قصیده را به تغزل و تشبیب اختصاص میدهند و برای جلب توجه و نظر ممدوح یا مخاطب در عشق و جوانی و عیش و کامرانی و شادی و شکار یا وصف یار و دیار و چمن و کوهسار و گلگشت و مرغزار و سایر مظاهر جمال طبیعت سخن میرانند و این امر دلیل آنست که شاعران از معرفت اسرار نفس انسانی حظی وافر داشته اند زیرا که افراد انسانی در هر مقام و منصب و شغلی باشند در برابر قدرت عشق و جمال خاضع و تسلیمند و چنان پیدا است که شاعران باین نکته نیک آگاه بوده اند از اینرو ما امروز در دیوانهای ایشان بعضی از قصاید را میخوانیم که مخاطب بآنها از جباران و گردنکشان تاریخ یا از جنک آوردان و فاتحان روزگار بوده اند مع ذلك بسمع رضا و قبول باین قصاید گوش فرا داشته و صلوات و جرائز گرانمایه در مقابل آن بخشیده اند و شاعران را مورد مهر و نوازش خویش قرار داده اند، گاهی در انشای این قصاید سخنان حکیمانه و اندرزهای خردمندانه گنجانیده شده است و شاید یگانه رابطه ممدوحین ایشان با عالم معنی و جهان اخلاق و ادب همین قصائد بوده است زیرا که در آن زمانها کمتر کسی را جرئت و جسارت آن بوده است که باین چیره دستان سخنی از اخلاق و معرفت و عدل و داد در میان نهد

ودرچنان محیط سه‌مگین و وحشتناکی این شاعران هنرمند بالطایف حیل خود را بآنان نزدیک ساخته و با سحر بیان خویش آنها را آرام ساخته‌اند و با سخنان دلاویزیکه در وصف اخلاق نیک و جوانمردی و رحم و مهربانی و عفو و اغماض و سایر خصال عالی انسانی گفته‌اند بطریق تعریض و دلالت التزامی آنها را براه راست دعوت و بانفس گرم خود در آهن سرد ایشان اثر و از اینراه خدمتی بعالم انسانیت کرده‌اند، باری مقصود آنست که تغزل یکی از وسایل و مقدمات کار شاعران بوده است و این صنعت یکی از خصائص برجسته شعر است زیرا در سخنان منشور این شیوه هرگز معمول نبوده که در مطلع گفتار از عشق و جوانی و وصال و فراق و صفات معشوق یا وصف بهار و باغ و گلزار و زیباییهای طبیعت سخن رانند و بعد از تخلص و گریز به بیان اصل مقصود پردازند بلکه این اسلوب از ممیزات شعر است.

۱۰- زبان شعر را چندین خصایص و ممیزات دیگر است که از خوف تطویل

بعضی از آنها را ترك و بعضی را یکجا و باختصار در این فصل می‌آوریم.

یکی از آنها نکته سنجی‌های دقیقی است که در شعر فسحت میدانی دارند ولی در نثر مجال گفتن آنها وسیع نیست و یا لا اقل چنین کاری در نثر نشده مثال بارز این قسم در ادبیات فارسی اشعار سبک هندی است، دیوانهای بزرگی در این شیوه ساخته و پرداخته شده است ما را از آوردن هر مثال و شاهدهی بی‌نیاز می‌سازد کسانیکه مایل باشند زبان مخصوص شعر را در این شیوه بشناسند بدیوان صائب و کلیم ویدل و دیگران مراجعه کنند.

یکی دیگر از خصایص شعر آنست که شعر بیش از نثر در مناسب خوانیها و بذله‌گوئیها و بدیهه‌سرائیها و مجالس آرائیها و استشهاد و تمثل بکار میرود هر چند بسیاری از کلمات منشور حکیمانه نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد ولیکن واقع آنست که شعر را در این مورد سهمی بسزا و نصیبی وافر است زیرا که شعر بسبب داشتن وزن و آهنگ زودتر از نثر اسیر حافظه گشته و بر لوح طبع مرتسم و منتقش می‌گردد.

سه دیگر از جوه امتیاز شعر آنست که نشید و سرود دلهاست و با آن تغنی و آواز خوانی میشود و مطربان خوش الحان با خواندن غزلیات لطیف استادان شعر روح دیگر به موسیقی و غنای خود میبخشند، و نیز نباید فراموش کرد که شعر را در تحریک همت و تقویت اراده و تشویق بکارهای بزرگ و فداکاریها و از خود گذشتگیها تأثیر شگرفی است و در نیل بمقاصد عالی و آرزوهای بلند و نشان دادن راه و رسم بزرگی و نیکی و بخشندگی و سایر مکارم اخلاق راهنما و عامل مؤثری است، در این مورد ابوتمام شاعر مشهور عرب چه خوب گفته است:

ولولا خصال سنها الشعر مادری بغاة المعالی کیف تبنى المكارم

خاته - این مقاله بمنظور محاکمه یا مناظره بین شعر و نثر نگارش نیافته بلکه مقصود بیان خصائص و مابه الامتیاز « زبان شعر » بوده است نه ترجیح و تفصیل شعر بر نثر، زیرا باتمام این خصائص که شعر دارا است بهیچوجه قابل مقایسه با نثر نیست برای آنکه جهات و مرجحات نثر بر شعر خارج از حدود حصر و بیان و مستغنی از دلیل برهان است زیرا نثر چون از قیود وزن و قافیه و تخیلات شاعرانه آزاد است ابراز هر گونه افکار و اسرار و احساسات با آن بسهولت امکان پذیر است و نیز مشروط بوجود قریحه و طبع خاص نیست مانند شعر که جز در عده معدودی از انسانها بمعنای حقیقی طبع و هبی و خداداد وجود ندارد و بنا بر همین دلایل هم تدوین علوم و فنون و تاریخ و فلسفه و شرائع و قوانین و احادیث و اخبار و مکاتبات و مخابرات در اجتماع انسانی با نثر انجام گرفته و همچنین مقامات و مقالات فصیح و بلیغ و کتابهای ادبی شگفت انگیز و شاهکار بصورت نثر در طول تاریخ نگارش یافته است و بالاتر از همه وحی آسمانی و کلام معجز نظام آلهی است که آیات باهرات آن ناسخ و مبطل سحر و افسون شعر و تاج افتخار نثر بشمار میآید.